

به رنگ قرمز یا طلایی یا نکه‌های دیگر می‌آراستند. اگر این راهبان نبودند بسیاری از کتابهای قدیم یونانی و لاتینی از میان رفته بود و اکنون از آنها آگاهی نداشتیم.

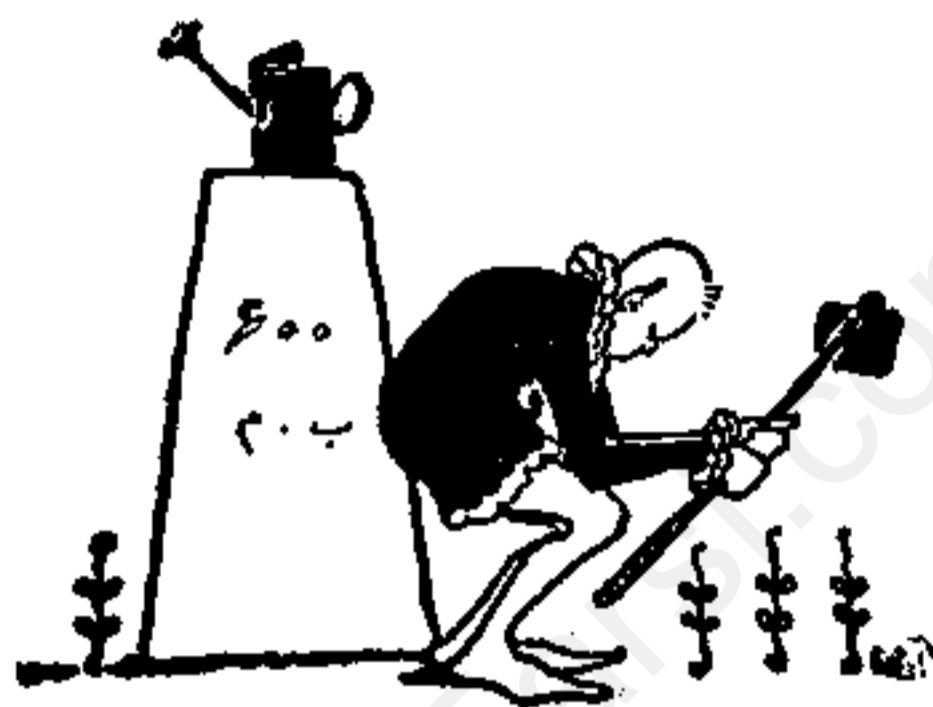
راهبان وقایع نگار نیز بودند یعنی شرح پیشامدهای مهم را، روز به روز و سال به سال می‌نوشتند. از پرتو همین نوشته‌هاست که از تاریخ آن روزگاران آگاهی داریم. چون در آن عهدها روزنامه و سالنامه وجود نداشت، اگر این وقایع روزانه نوشته نشده بود، نمی‌دانستیم که در آن زمانها چه پیشامدهایی کرده است.

راهبان دانشمندترین مردمان آن روزگاران بودند و بدویگران از پیرو جوان، آنچه را خود می‌دانستند می‌آموختند. دیرها، مهمانخانه و خانقاه برای مسافران نیز بود. به هر کس از هر کجا که می‌آمد و مسکن می‌طلبید، چه پول داشت چه نداشت، جا و خوراک می‌دادند و از او پذیرایی می‌کردند.

بینوایان و نیازمندان را نیز دستگیری می‌کردند. بیماران نیز به دیرها می‌آمدند تا آنها را درمان و پرستاری کنند، آنچنانکه دیرها بیشتر وقتها به بیمارستان مانده بود. بسیار کسان که این گونه دستگیری یا پرستاری می‌شدند و بهبود می‌یافتند، هدیه‌های گرانبها به این دیرها می‌فرستادند، چنانکه اندک اندک ثروت بسیار در دیرها گرد آمد، اگر چه راهبان حتی يك قاشق هم از خود نمی‌توانستند داشته باشند.

بدین گونه، راهبان دینداران خشک و خالی نبودند، نیکوکارترین

و خیرخواه‌ترین مردم بودند و از هر گروه و دسته‌ای بیشتر دستوره‌ای
مسیح را کفر بسته‌اند. به راستی وجودهایی راحت‌رسان و خادم خلق
بوده‌اند.



محمد پیغمبر اسلام

هر صدسال را يك قرن يا يك سده می نامیم ، اما چیزی که کمی عجیب می نماید اینست که صدسال میان ۵۰۰ تا ۶۰۰ را قرن ششم می خوانیم نه قرن پنجم ؛ یا سالهای میان ۶۰۰ تا ۷۰۰ را قرن هفتم می نامیم نه قرن ششم ؛ و همچنین ... بدینسان سالهای ۶۱۵ ، ۶۲۵ ، ۶۵۰ و جز آن تا آخر سال ۷۰۰ ، همه را قرن هفتم به شمار می آوریم .

به داستان خود پردازیم . اکنون به قرن هفتم رسیده ایم و سال از ۶۰۰ میلادی در گذشته است و سخن درباره مردی می رود که جهان را دگرگون ساخت . وی نه رومی بود نه یونانی ، نه از فرانکها بود نه از گتها و نه از بریتانیاییها ؛ نه شاهی بود ، نه سرداری ، بلکه - چه حدس می زنید ؟

مردی بود [از قبیلۀ قریش] که در شهر مکه در شبه جزیره عربستان

می‌زیست . نام او محمد بود . [پدر وی عبدالله و نیاش عبدالْمَطْلَب نام داشت و خاندان وی از خاندانهای محترم و سرشناس مکه بود . پدرش عبدالله پیش از آنکه چشم به دیدار فرزند روشن کند ، به جهان دیگر شتافتد بود . از این‌رو محمد یتیم از مادر بزاد . این سال ۵۷۰ میلادی بود . اما مادرش آهنگ نیز دیر نزیست و در کودکی وی چشم از جهان پوشید . پس از مرگ مادر سرپرستی محمد را نیای وی عبدالْمَطْلَب به عهده گرفت ، و هنوز هشت ساله بود که او نیز در گذشت و این بار عمویش ابوطالب سرپرستی او را عهده دار شد . محمد در دوازده سالگی با عموی خود به بازرگانی به شام رفت . از همان کودکی روحی بزرگ داشت و هوشیار و تیزبین بود و نجابت و مردانگی و درستکاری و پاکدلی او زبانزد همگان بود . او را به سبب درستکاری وی ، محمد دامین ، می‌خواندند .

روزگاری نیز برای گذران زندگی چوپانی کرد و گوسفندان کسان خود و مردم مکه رامی‌چرانید . [پس از چندی پیشکاری بانوی ثروتمندی به نام خدیجه را به عهده گرفت] و بار دیگر برای بازرگانی به شام سفر کرد و در بازگشت به سبب کردانی و درستکاری ، بیش از دیگران سود برد . خدیجه [که فریفته امانت و کردانی او شده بود] با آنکه ثروت بسیار داشت و محمد را چیزی نبود ، به همسری او درآمد . درین هنگام

۱- چون درین بخش از زندگانی محمد (ص) پیغمبر اسلام سخن رفته است ، پاره‌ای مطالب دیگر (البته به اختصار) مربوط به زندگی آن حضرت به متن افزوده گردید که همه جامیان این نشانه [آمده است . برخی ازین مطالب از کتاب «زندگانی محمد» تألیف دکتر محمد حسین هیکل ترجمه ابوالقاسم پاینده گرفته شده است .

محمد بیست و پنج سال داشت ، زندگانی خوشی بایکدیگر آغاز کردند و تا چهل سالگی محمد واقعه مهمی در زندگانی آنان رخ نداد. محمد همواره به تأمل و اندیشه می گذرانید و [خاصه هر سال در ماه رمضان] برای [عبادت و ریاضت و] تفکر در آفرینش به غاری [که در کوه حرا در شمال شرقی مکه است،] می رفت .

یکی از روزها که به غار رفته بود ، در خواب دید که فرشته‌ای براو ظاهر شد [که نوشته‌ای در دست داشت و به وی گفت بخوان. محمد گفت چه بخوانم؟ فرشته گفت . بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید.] چون بیدار گشت به خانه رفت و گفت که درین رؤیا جبرئیل براو آشکار شده و گفته است که خداوند او را به پیغمبری نامزد کرده است و باید مردم را به دین تازه‌ای بخواند .

[این سال ، ۶۱۰ میلادی و سال آغاز وحی یعنی پیام خداوند بدو بود و] این دین ، [دین یکتا پرستی یا توحید است که] اسلام نامیده می شود .

نخستین کسی که به وی ایمان آورد ، خدیجه بود . آنگاه محمد بنا بروحی به خواندن مردم به دین تازه پرداخت و فرمان خداوند را به بستگان و یاران خود رسانید و آنان نیز به او و دین وی ایمان آوردند. اما هنگامی که دین اسلام را با دیگران ، که دوست و خویش او نبودند در میان نهاد، او را جادوگر و خطرناک خواندند و با او به ستیز برخاستند . کار این ستیز و مخالفت اندک اندک بالا گرفت تا آنجا که گرد یکدیگر فراهم آمدند و پس از رای زدن ، در این همدستان شدند که او را بکشند و از دست وی آسوده گردند . محمد از توطئه آگاه

گشت و [شبی نهبان از چشم بدانديشان ، با يك تن از ياران خویش كه ابوبكر نام داشت] مگه را ترك گفت و به جانب مدينه رهسپار گرديد. اين واقعه كه در سال ۶۲۲ ميلادی رخ داد ، هجرت ناميده می شود. اين تاريخ را از آن گفتم كه چنانكه پس از اين خواهيدديد ، دينی كه محمد آورد كم كم پيشرفت كرد و جهانگير شد و امروز جمعيت پيروان اين دين ، يعنی مسلمانان ، به اندازه يك سوم جمعيت مسيحيان جهان است.

تاريخ مسلمانان جهان از نخستين سال هجرت يعنی ۶۲۲ ميلادی آغاز می شود ، و چنانكه پيشتر ديديم ، آغاز تاريخ مسيحيان سال زادن مسيح است و آغاز تاريخ يونانيان سال نخستين المپياد و از آن روميان سال بنيان افكنده شدن شهر روم بود . بدین گونه ، مسلمانان و مسيحيان و يونانيان و روميان ، هر گروه سالی را آغاز تاريخ خود می گيرند .

ازين زمان به بعد همواره از جانب خداوند به محمد پيام فرستاده می شد . محمد خود خواندن و نوشتن نمی دانست و كسان ديگری از ياران او اين پيامها را بر برگهای خرمای می نوشتند . [اينان را كتابان وحی ، يعنی نويسندگان پيام می خوانند] . اين پيامها به اندازهی بود كه چون يكجا گرد آمد ، كتابی بزرگ شد . اين كتاب قرآن ناميده می شود كه كتاب آسمانی مسلمانان جهان است و دستورها و آيينهای زندگی آنان را در بردارد .

مگه چون زادگاه پيغمبر اسلام است [و محل كعبه يعنی خانه ای است كه نخستين بار ابراهيم ساخته ،] شهر مقدس مسلمانان است . هر مسلمانی در هر كجای جهان كه هست در صورت توانایی بايد يك بار در زندگانی بد مگه رود ، و هنگام نماز گزاردن رو به خانه خدا يعنی كعبه

بایستد . هر سال هزار ها مسلمان از اطراف جهان به زیارت خانه خدا می‌شتابند . عبادتگاه مسلمانان ، مسجد خوانده می‌شود و هر کس در شبانه روز باید پنج بار به درگاه خداوند نماز بگزارد . در مسجد ها مردی بر گلدسته مناره می‌رود و به بانگ بلند اذان می‌گوید و مردمان را به نماز می‌خواند . وی مؤذن یا اذانگو نامیده می‌شود . نخست خداوند را به بزرگی و یگانگی یاد می‌کند و به پیامبری محمد گواهی می‌دهد و سپس می‌گوید . « به نماز بشتابید ، به نماز بشتابید » . آنگاه مسلمان ، هر که هست و هر کجا که باشد ، در خانه یا در کوی و برزن ، باید کار خویش را رها کند و در حالی که رویش به سوی کعبه در مکه است ، به نماز ایستد و در برابر خداوند رکوع و سجود کند ، یعنی زانوان را خم سازد و سر فرود آورد و روی بر خاک نهد و نماز بخواند . گاه فرش کوچکی نیز به نام سجاده با خود دارد ، تا هنگام نماز بر جایی پاک نماز بگزارد . پیروان اسلام مسلمان نامیده می‌شوند و پیشتر ها چنانکه گفتیم ، شماره مسلمانان به اندازه مسیحیان بود ،

در آغاز ، مسلمانان به نرمی دیگران را به دین خود می‌خواندند و خوبی و برتری این دین را بر دین پیشین آنان ، بدیشان گوشزد می‌کردند . اما کم کم دیگران را ، بچه می‌خواستند ، چه نمی‌خواستند به پذیرفتن دین تازه وادار کردند . اندک اندک به زور شمشیر مردم را به دین اسلام خواندند . اگر کسی دین اسلام را نمی‌پذیرفت و به دین خویش می‌ماند ، می‌بایست مالیاتی [به نام «جزیه»] بدهد [و در این هنگام در حمایت اسلام می‌زیست] . اما اگر مسلمان نمی‌گشت و جزیه هم نمی‌پرداخت ، کشته می‌شد . محمد گفته بود که این دین برای همه جهانیان است .

پیغمبر اسلام تا ده سال پس از هجرت یعنی تا سال ۶۳۲ میلادی
 بزیست و در ۶۳ سالگی رخت ازین جهان به جهان دیگر برد . اما کسانی
 که پس از او آمدند، دین وی را نگاه داشتند و در راه آن شمشیر زدند و
 کشور های بسیاری را گشودند و مردمانش را مسلمان کردند .
 جانشینان پیغمبر خلیفه خوانده می شدند . دومین خلیفه عمر نام داشت . وی
 به اورشلیم رفت و در همانجا که پیشتر معبد سلیمان بود ، مسجدی برای
 مسلمانان ساخت . مسجد عمر هنوز در همانجا ، در اورشلیم برجای است .
 مسلمانان به سوی شمال به جانب اروپا رفتند و هر که را بر سر
 راه خود یافتند به دین اسلام خواندند و کسانی را که مسلمان نشدند، از
 دم شمشیر گذراندند . سرانجام به شهر قسطنطنیه که مردمانش مسیحی
 بودند رسیدند . این شهر دروازه آسیا به اروپا بود و مسلمانان بسیار
 کوشیدند که آنرا بکشایند و از آن بگذرند . اما مسیحیان قیر گذاخته
 و نفت سوزان از دیوارهای شهر بر سرشان ریختند و آنان را از پیشرفت
 بازداشتند ، چنانکه گامی فراتر نتوانستند نهاد . سرانجام چون هر چه
 کوشیدند به گشادن شهر توفیق نیافتند، پای پس کشیدند و از در آمدن به
 اروپا ازین راه چشم پوشیدند .

آنگاه از جهت مخالف، از راه مکه، راهی دور و دراز به سوی اروپا
 در پیش گرفتند . به آسانی به مصر درآمدند و مردم آنجا را مسلمان کردند .
 از مصر در طول کرانه های افریقا به پیش راندند و همه جا را گشودند تا
 به اقیانوس رسیدند . از آنجا به کشتی نشستند و از راه تنگه جبل طارق به
 اسپانیا درآمدند و همچنان اندک اندک پیشتر رفتند تا به فرانسه رسیدند .
 چنین می نمود که کم کم سراسر اروپا به چنگ آنان بیفتد . اما سرانجام

تزدیک شهر تور^۱ در فرانسه باهماورد خویش روبهرو شدند. پادشاه فرانسه را دستیاری بودکار آمد به نام شارل که در اهمیت حکم دست راست شاه را داشت و او را به لقب مارتل^۲ یعنی سخت کوب می خواندند. مارتل اصلاً به معنی چکش است و او را از آن چنین لقب داده بودند که می توانست زخمهایی چون زخم چکش بزند. شارل مارتل ناظر دربار، اما کاردانی و شایستگی او بیش از پادشاه بود و پادشاه در برابر او به چیزی شمرده نمی شد.

شارل مارتل با سربازان خود به سوی مسلمانان شتافت و نزدیک شهر تورچنان آنها را شکست داد که دیگر هوس دورتر رفتن به مغز خود راه ندادند. پیکار تور در ۷۳۲ میلادی یعنی سال ۱۱۰ هجری روی داد. دین اسلام ۱۱۰ سال پیش از آن پدید آمده بود و در این اندک مدت، مسلمانان، سراسر کشورهای کراته جنوبی مدیترانه و اسپانی را تا شهر تور در فرانسه گشوده و مردمانش را به دین اسلام در آورده بودند. مردمان خاور و جنوب مدیترانه تا امروز همچنان مسلمان اند.

۱ - Tours - ۲ - Martel (به انگلیسی Hammer)



نقطه امپراطوری اسلام که سگه ، مدینه ، قسطنطنیه ، تور ، قرطبه ، بغداد ، اورشلیم و اروپا
در آن تصور شده است

شاید داستان شبهای عرب (۱) را خوانده باشید ، اینک داستان

روزهای عرب

مسلمانان کوشیدند که از دروازه نزدیک اروپا بدان در آیند، اما کامیاب نشدند و قیر و نفت سوزان آنان را در قسطنطنیه باز داشت . خواستند از دروازه دورتر رخنه کنند، باز هم کامروانگشتند و شارل مارتل آنان را در تور شکست داد . بدین گونه اروپا و مسیحیت اروپا از شکست‌رهایی یافت. نمی‌توان دانست که اگر عربهای مسلمان اروپا را می‌گرفتند، چه بر سر این سر زمین پهناور می‌آمد ، زیرا روی هم رفته قومی بزرگ بودند و اروپاییان چیزهای بسیار از آنان آموخته‌اند . اینک پاره‌ای از آن چیزها :

الفبارافنیقیان اختراع کردند. اما ارقامی که امروز به کلرمی بریم،

۱- مقصود داستانهای «هزار و یک شب» است .

اختراع مسلمانان است. ۱-۲-۳-۴ و... رقمهای عربی^۱ خوانده می شود. رومیان، حروف را به جای ارقام به کار می بردند، مثلاً ۷ به جای ۵ و X برای ده و C به جای صد و M برای هزار به کار برده می شد. نیک پیداست که برای پسر کی رومی، جمع کردن ارقامی چنین

$$\begin{array}{r}
 IV \\
 XII \\
 + \\
 MC \\
 CXII \\
 VII
 \end{array}$$

چه دشوار بوده است. این گونه ارقام را نمی توان در يك ستون زیر هم نوشت و جمع کرد. ازین دشوارتر، تقسیم یا ضرب ارقام رومی است.

$$\begin{array}{r}
 MCVII \\
 \times \\
 XIX
 \end{array}$$

اینچنین

هنوز گاه گاه ارقام رومی مثلاً بر صفحه ساعت، به کار برده می شود. اما ارقامی که شما هر روز در حساب به کار می برید و پدرتان در اداره یا دفتر خود و یا در بانک به کار می برد، ارقام عربی است.

چیز دیگر :

مسلمانان بناهای زیبای بسیاری ساختند. اما این بناها با آنچه یونانیان و رومیان و مسیحیان می ساختند، اختلاف دارد. درها و پنجره ها به جای اینکه گرد یا چهار گوش باشد، معمولاً نیمدایره یعنی نعلی شکل بود. بر طاق مسجدهای خود گنبد می ساختند که چیزی پیازمانند است،

۱- حقیقت اینست که این گونه ارقام اختراع هندیان است و سبب اینکه اروپاییان آن را اختراع عربها می دانند، این است که نخستین بار آنها را در جنگهای صلیبی از مسلمانان آموخته اند.

و بر گوشه‌های آن مناره‌هایی برپا می‌کردند که اذانگوهنگام نماز بر آن رود و مردم را به بانگ بلند به نماز بخواند. دیوارهای بنا را با کاشیها و نقشهای زیبا روکش می‌کردند. با اینهمه، مسلمانان بنا بدستور قرآن که «نباید چیزی همانند آنچه در آسمان یا روی زمین یا در دریاست بسازی» سخت مواظب بودند که نقشهای دیوارها تقلید طبیعت نباشد تا به بت پرستی شبیه‌نگردد. ازین رو هیچگاه تصویر جانداران: آدمیان یا حیوانات یا گلها را نمی‌کشیدند، زیرا این کار را گناه و خلاف دین می‌دانستند. نقشهایی درهم و پیچ‌وشکن دار پدید می‌آوردند که با آنکه اصلاً در طبیعت وجود ندارد، بسیار زیبا بود و آنها را اسلیمی می‌خوانند.

چیزی دیگر:

در عربستان بوته‌های خردی می‌روید که درون بارهایی که می‌داد دانه‌هایی بود. گوسفندان این دانه‌ها را بسیار دوست می‌داشتند و چون آنها را می‌خوردند سرزنده‌تر می‌شدند. عربها خود نیز به خوردن این دانه‌ها برای همین خاصیتش دلبستگی بسیار داشتند. اما از آن نوشیدنی درست می‌کردند، بدین گونه که آنها را بو می‌دادند و نرم می‌کردند و در آب می‌جوشانند. این دانه‌ها همان قهوه است. نخست عربها آنرا کشف کردند، اما اکنون درهمه جای دنیا نوشیده می‌شود.

چیزی دیگر:

مسلمانان بدین نکته پی بردند که چون آب انگور یا میوه‌های دیگر یا دانه‌ها، ترش‌شود یعنی تخمیر گردد، دگرگونی خاصی در آن پدید می‌آید. هر کس که ازین آب دگرگون شده بیاشامد، حالش دگرگون می‌شود و سخت تحریک می‌گردد. این چیز دگرگون‌گشته‌را

«الکحل»^۱ می نامیدند و لغت «الکل» از همین واژه آمده است .

نوشیدن الکل ، آدمی را مست می سازد یعنی هوشیاری و خرد او را تا حدتی از میان می برد. ازین رو «قرآن» هر گونه نوشیدنی الکل دار و مست کننده را بر مسلمانان حرام کرده است . مسلمانان ندهمین الکل را کشف کردند، بلکه به زهرناکی و زیانمندی آن نیز پی بردند و هزار و سیصد و اندی سال پیش، مردمان را از آشامیدن آن بازداشتند. با اینهمه، خوردن مشروب الکلی در دیگر جاهای دنیا رواج داشت . ممالک متحد امریکای شمالی از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۳ آشامیدن مواد الکلی را ممنوع ساخت. اما این دستور دوباره لغو گردید .

چیزی دیگر :

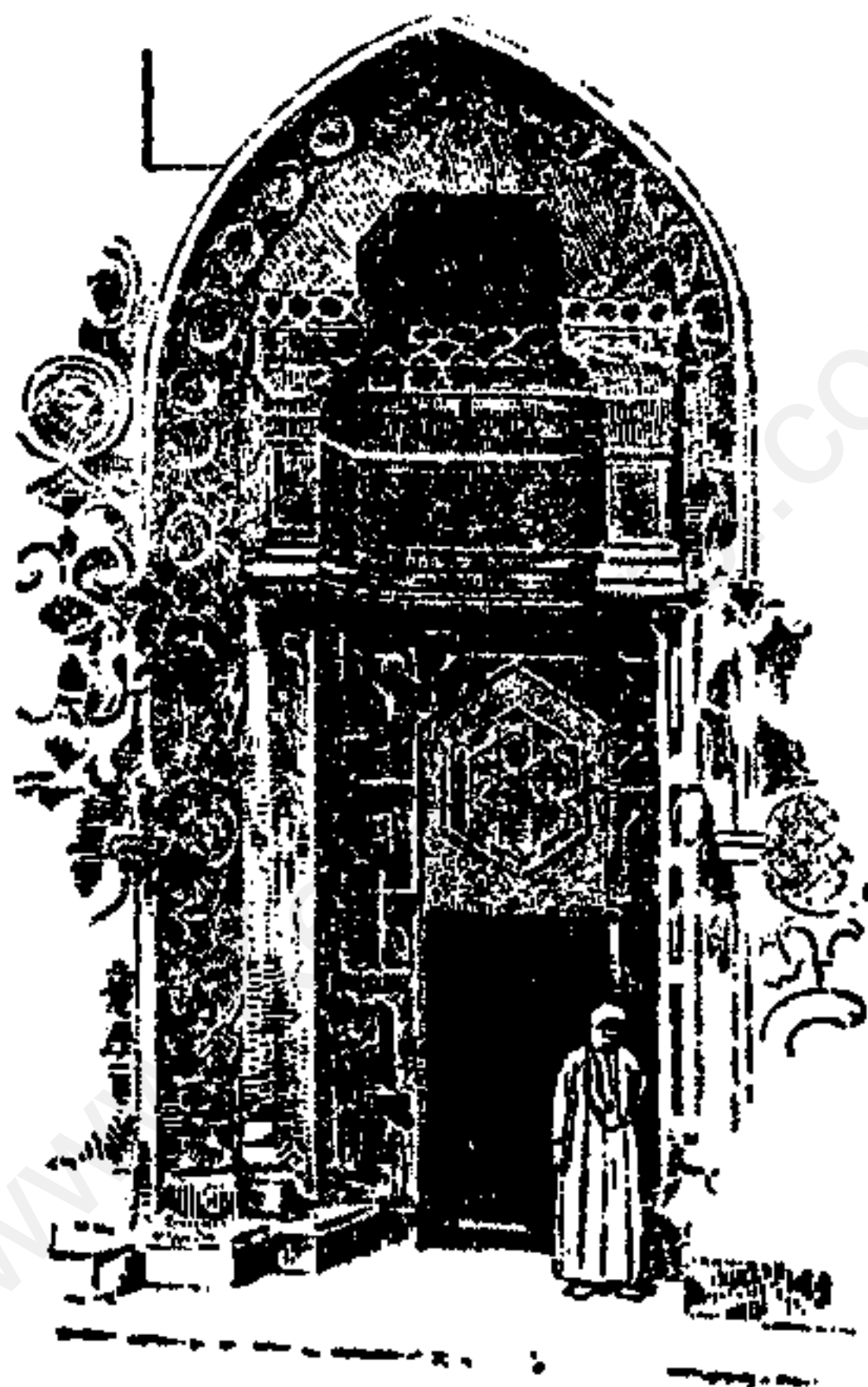
پارچه های پشمین که از آن لباس درست می کنند ، از پشم گوسفند و موی بز بدست می آید. چون از پشم بسیار پارچه اندک فراهم می گشت، این گونه لباس بسیار گران تمام می شد . مسلمانان به ساختن پارچه از یک گونه گیاه یعنی پنبه نیز پی بردند که بسیار ارزانتر از پشم فراهم می شد . آنگاه ، برای اینکه پارچه های ساده را زیباتر و دل انگیزتر سازند، با نخته هایی که به شکلهای گوناگون درست می کردند و در رنگ فرو می بردند ، بر آنها نقش می زدند . این پارچه های پنبه ای نقشدار را امروز در فارسی «چیت» می خوانیم .

چیزی دیگر :

شمشیرها و کاردهایی از یک گونه فولاد عجیب می ساختند که تیغه

۱- الکل را محمد زکریای رازی پزشک نامور ایرانی (۲۴۰-۵۳۲۰) کشف کرده است .

های آنها خم می‌شد و دوسرش به هم می‌رسید اما نمی‌شکست . گفته‌اند که این تیغه‌ها چنان تیز بود که موی نازکی را که بر سطح آب شناور بود ، از هم می‌شکافت ... کاری که از تیغهای نازک امروزین برمی‌آید - و



نمای يك طاق آراسته اسلامي

در همین حال چنان سخت و محکم بود که میلدای آهنین را نیز از میان به دو نیم می‌کرد . این گونه شمشیرها را در دمشق ، یکی از شهرهای

عربستان و در شهر طلیطله^۱ در اسپانیا می ساختند. این شمشیرها و کاردها به شمشیر و کارد دمشقی یا طلیطلی معروف بود. از بخت بد هیچ کس امروز سر ساختن این تیغهای عجیب را نمی داند. این را «هنر کم گشته» می خوانیم.

نزدیک به جایی که وقتی بابل بود، عربها شهر بغداد را ساختند. اگر داستانهای هزارویک شب را خوانده باشید، به نام بغداد بسیار بر خورده اید. زیرا بیشتر آن داستانها در بغداد روی داده است. بغداد پایتخت خاوری مسلمانان بود. مسلمانان در بغداد مدرسه ای^۲ ساختند که سالهای سال بسیار مشهور و معروف بود. در شهر قرطبه^۳ در اسپانیا که پایتخت باختری آنان بود نیز مدرسه بزرگ دیگری ساختند.

هنوز از آنچه پدید آورده مسلمانان است بسیار چیزهای دیگر می توانم برایتان بگویم. بازی شطرنج^۴ که پیش از هر بازی دیگری اندیشه در آن به کار می رود، ساعت زنگ نواز برای شناختن وقت و بنیاد افکندن کتابخانه های حیرت انگیز و جزاینها. همین اندازه، برای اینکه بدانید عربها چه مردمان هوشمندی بودند، بس است.^۵

عربها آریایی نژاد نبودند. از نژاد سامی بودند یعنی از نژاد فنیقیان و یهودیان. عربها مانند عموزادگان فنیقی خود باهوش و همچون دیگر عموزادگان یهودی خویش دیندار بودند. لابد هوشمندی و دینداری

۱ - Toledo - ۲ - مقصود مدرسه نظامیه بغداد است که خواجه نظام الملک وزیر البارسلان و ملکشاه سلجوقی آن را ساخته بود. ۳ - Cordova - ۴ - شطرنج را هندیان اختراع کرده اند. ۵ - هوشمندی تنها از اعراب نبود، و سهم عمده در بسط تمدن اسلام از آن ایرانیان مسلمان است.

فنیقیان و یهود را به یاد دارید .

اما مسلمانان را دربارهٔ زنان عقاید خاصی بود . می‌اندیشیدند که بیش‌تر می‌است که زنان روی خود را از مردان نپوشانند . ازین رو هرزنی هنگامی که به کوچه و بازار آمدوشد می‌کرد ، با پارچهٔ نازکی روی خود را می‌پوشید . با چنین روی‌بندی می‌توانست دیگران را ببیند ، اما روی خود او دیده نمی‌شد .

دو چیز دیگر از عقاید مسلمانان : مردان بر زنان فرما نرواهستند ، و هر مرد چهار زن عقدی می‌تواند داشته باشد .

نمی‌دانیم که اگر مسلمانان اروپا را می‌گشودند و همهٔ مردمان آن را مسلمان می‌کردند روزگار اروپایان چگونه بود !

پرتوی در تاریکی جهل در قرون وسطی

اروپا مدت سیصد سال در نادانی و بیخبری به سربرد. البته مقصودمرا درمی یابید. مردمان خواندن و نوشتن نمی دانستند و آن اندازه دانا و روشندل نبودند که این عهد را به نور دانش خویش روشن سازند. توتنهای نادان بر پاره های امپراطوری کهن روم فرمانروایی می کردند. مسلمانان را دل به نور معرفت روشن بود، ولی در اروپا مردمان چنین نبودند.

اما در سال ۸۰۰ میلادی «فروغی تابناک» مردی - شاهی - پدید آمد که با توانایی و زورمندیش پاره های امپراطوری کهن روم را دوباره به یکدیگر پیوست، و امپراطوری روم نوینی درست کرد. وی رومی نبود، توتن بود و شارل نام داشت. نواده همان شارل سخت کوب (مارتل) بود که مسلمانان را در تور از پیشروی بازداشت. نام وی شارلمانی^۱ بود که معنی آن شارل بزرگ است.

شارلمانی نخست فقط پادشاه فرانسه بود، ولی بدین خشنود نبود که فقط پادشاه فرانسه باشد. پس بهزودی سرزمینهایی را که این سوی

و آن سوی وی بود یعنی بخشهایی از اسپانی و فرانسه را به تصرف آورد .
آنگاه پایتخت خود را از پاریس به جایی در آلمان که اکس لاشاپل^۱
نام دارد ، برد . اکس لاشاپل ، گذشته از اینکه از پاریس برای پایتختی
امپراطوری پهناور او شایسته تر بود ، چشمه‌های آب گرم نیز داشت که
برای آب‌تنی مناسب بود ، و شارلمانی بسیار شیفته آب‌تنی و خود شناگری
چالاک بود .

درین روزگار ، پاپ برایتالیا فرمانروایی می کرد . اما قبایلی که
در شمال ایتالیا می زیستند ، همواره خاطر پاپ را آشفته می داشتند . پاپ
از شارلمانی پرسید که آیا دلش نمی خواهد که به ایتالیا بیاید و این قبایل
را سرکوب سازد ؟ شارلمانی که البته آماده یاری پاپ و جنگ با آنان
بود ، به ایتالیا رفت و به آسانی آن قبایل هراس انگیز را گوشمال داد و
به جای خود نشانید . پاپ از شارلمانی سپاسگزاری کرد و بر آن شد که وی
را پادشاه دهد .

مسیحیان را عادت آن بود که از هر کجا بودند ، سفری به رُم
می کردند تا در کلیسای بزرگ پطرس پاپ ، که در همان جایی که او را به دار
زده بودند ساخته شده بود ، نماز بگذارند . شارلمانی هم در عید میلاد مسیح
در سال ۸۰۰ میلادی چنین سفری به رُم کرد . در روز تولد مسیح به کلیسا
رفته بود و در محراب به عبادت مشغول بود که ناگهان پاپ پیش آمد و
تاجی بر سر او گذاشت و او را امپراطور خواند ، از آن رو که در آن
روزگار پاپ می توانست فرمانروایی را به پادشاهی یا به امپراطوری
برگزیند .

Aix - la - Chapelle - ۱

شارلمانی امپراطور ایتالیا و همد کشورهای دیگری که از آن پیش بر آنها فرمانروایی می کرد ، گردید . اما همه این کشورها بر روی هم تقریباً به اندازه بخش غربی امپراطوری روم قدیم بود . بدین گونه امپراطوری شارلمانی همانند امپراطوری رومی نوی بود ، اما با این اختلاف بزرگ که فرمانروای آن رومی نبود ، بلکه يك توتن بود .

شارلمانی همچون توتنی نادان و تربیت نیافته آغاز فرمانروایی کرد ، اما مانند توتنهای دیگر که از نادانی خویش بیخبر بودند ، و نادانی و دانایی برای آنها یکسان بود ، نبود . سخت مشتاق و بی آرام بود که از هر چیزی که شایسته دانستن است ، آگاه گردد . دلش میخواست که به انجام دادن هر کاری توانا باشد .

در آن روزها که توتنها فرمانروایی داشتند ، مردمان تربیت یافته کمتر پیدا می شدند و کمتر کسی می توانست بنویسد و بخواند . شارلمانی دلبسته تربیت یافتن و چیز آموختن بود . اما در کشور او کسی نبود که چیزی بداند یا بتواند او را چیزی بیاموزد . در انگلستان کشیش دانشمندی بود که الکوین^۱ نام داشت . وی از همه مردمان آن عهد دانشمندتر بود . شارلمانی او را از انگلستان نزد خود خواند تا او و مردم کشورش را چیز بیاموزد . الکوین دانشهای گوناگون و شعرهای یونانی و لاتینی و حکمت فیلسوفان یونان را به شارلمانی آموخت .

شارلمانی همه این چیزها را به آسانی فرا گرفت ، اما چون به خواندن و نوشتن رسید ، این کارهای ساده را سخت دشوار یافت . خواندن را کمی یاد گرفت - ولی چنین نمود که در کار نوشتن ناتوان است . گفتداند

که هنگام خواب دفتر مشق خود را زیر سر می نهاد و هر وقت که بیدار می شد ، می نوشت و مشق می کرد . با اینهمه ، جز نوشتن نام خویش چیزی یاد نگرفت . هنگامی که به آموختن آغاز کرد ، مردی رسیده و بزرگ بود ، اما تا پایان عمر از آموختن نیا سود و از پای نشست . جز برای خواندن و نوشتن ، از الکوین ، آموزگار خود ، دور نمی شد . هر چند دختران شارلمانی شاهزاده بودند ، فرمان داد تا آنان را بافتن و دوختن و خوراک پختن بیاموزند ، چنانکه گفتی زندگانی خویش را خود باید به راه ببرند .

با آنکه شارلمانی فرمانروایی بزرگ بود و هر کار که می خواست ، می توانست بکند ، در خوراک و پوشاک سادگی برگزیده بود . انواع تجمل و لباسهای زیبا را که وابستگان او بدان دلپستگی داشتند ، دوست نمی داشت . روزی برای آنکه ناپسند بودن لباسهای حریر و اطلس ایشان را نمایان سازد آنان را با خود برای شکار به جنگل برد . از اتفاق هوا طوفانی شد و شارلمانی بسیار بر آنها خندید . این شوخی شارلمانی بود . می توانید تصور کنید که لباسهای حریر و اطلس آنان که از باران خیس و به گل آلوده گشته و از خارها خراشیده و پاره شده بود ، به چه صورتی در آمده بود . شارلمانی این منظره را بسیار خنده دار و تفریحی می پنداشت . اما اگر چه سلیقه او در لباس پوشیدن ، سادگی بود ، برای خود کاخی باشکوه ساخت . صندلیها و میزهای طلا و نقره و دیگر اثاث مجلل در آن فراهم آورد . استخرهای شنا و کتابخانه های عجیب و تماشاخانه های در آن ساخت و در پیرامون آن باغهایی درست کرد .

درین روز کار و در سراسر دوره بیخبری و نادانی ، مردمان برای داوری درباره کسی که متهم به دزدی یا مردمکشی یا گناهی دیگر شده بود ، شیوه‌ای شکفت‌انگیز داشتند. وی را به دادگاه و در پیشگاه هیئت منصفه نمی‌خواندند تا حقیقت را بگوید و معلوم گردد که بیگناه است یا گناهکار. او را وادار می‌کردند که آهن تافته‌ای را در دست بگیرد و ده قدم راه برود ، یا دست خود را در آب جوشان فروبرد یا از روی آتش سرخ گذازان بگذرد . می‌پنداشتند که اگر بیگناه باشد ، زبانی بدو نخواهد رسید ، و اگر بسوزد ، سوختگی او زود بهبود خواهد یافت . این گونه آزمایش متهم، داوری به ورا خوانده می‌شد . شاید این رسم از داستان شدرك و یاران او که در تورات آمده است ، سرچشمه گرفته

۱- « وور ... و آن يك قضاء و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم واقوام دیگر معمول بوده است ... » و دو گونه بوده است : وور گرم و وور سرد . « در اوردالی [ور] اروپا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر يك دارای چندین شعبه بوده است ... در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه قدیم به اسم سوگند موجود است . از آن جمله است داستان به آتش رفتن سیاوخش ، [سیاووش] پسر کیکاووس در شاهنامه . داستان این بود که «سودابه نامادری سیاوخش ، وی را به معاشرت با خویش متهم ساخت و پدرش کیکاووس را از وی بدگمان نمود. کیکاووس از پسرش خواست که در میان کوه آتشی که از هیزم افروخته بودند رفته بیگناهی خود را ثابت کند .

زهر دوسخن چون بر اینگونه گشت
چنین است فرمان چرخ بلسند
بر آتش بیاید یکی را گشت
که بر بیگناهان نیاید گزند

سیاووش حکم پدر پذیرفته سواره با حضور سران و بزرگان و سپهبدان در میان آتش رفت و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد .

چو بختش پاک یزدان بود
چو زان کوه آتش به هامون گشت
دم آتش و بساد یکسان بود
خروشیدن آمد ز شهر و زدشت ،

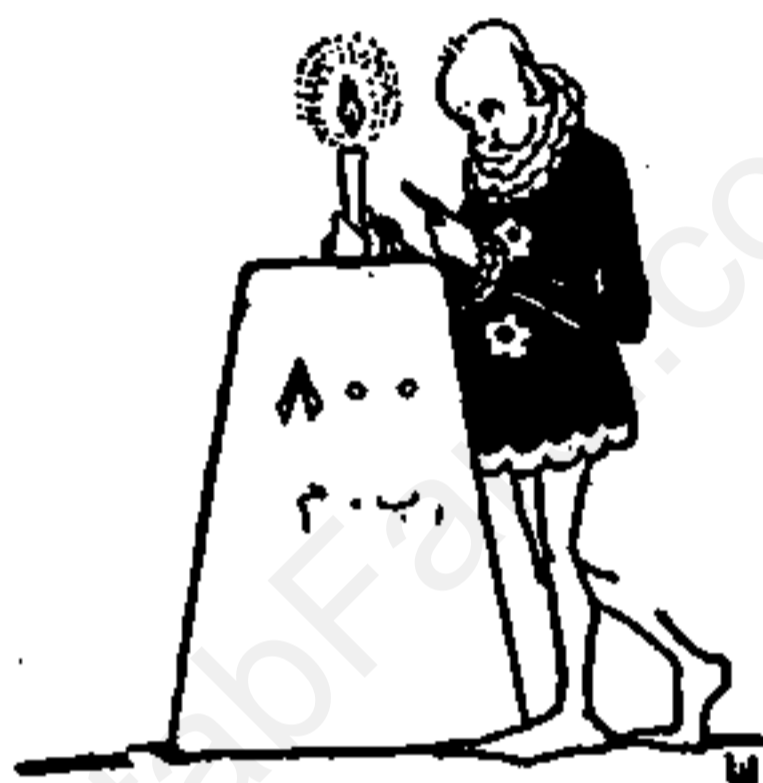
(پورداود . یشتها ، ج ۱ ، ۵۶۷-۵۷۳)

باشد . نبود نصر آنان را به سبب آنکه بت زرینی را که او ساخته بود ، سجده نکردند ، در تنور تافته انداخت . شدرك و دویاروی خدا-پرست بودند ، و به فرمان خداوند ، آتش آنها را زیان نرساند و تندرست از تنور بدرآمدند . شگفت این است که شارلمانی با آنهمه هوشمندی به او معتقد بود . امروز چنین رسم بیداد گرانه و دردناکی برای بازشناختن بیگناه از گناهکار وجود ندارد . هنوز در مورد کسی که به رنجی گرفتار است و این رنج نهاد و منش او را نمایان می سازد ، می گویند : « از او می گذرد » یعنی در بوته آزمایش است .

در روزگاری که شارلمانی می زیست ، هارون الرشید خلیفه عباسی در بغداد بر کشورهای اسلامی فرمانروایی می کرد . نام و توصیف هارون در داستانهای هزار و یک شب - اگر آنها را خوانده باشید - آمده است ، زیرا این داستانها درین زمان نوشته شده است .

هارون ، با آنکه فرمانروای مسلمانان بود و مسیحی نبود و مسلمانان در آن زمان مسیحیان را دوست نمی داشتند ، شارلمانی را بسیار پسندید و ستود و برای آنکه پایه دوستی خود را بدو برساند ، پیشکشهایی برای او فرستاد که در میان آنها ساعتی بود که در موقع معین زنگ می زد و چنانکه به یاد دارید ، مسلمانان مخترع آن بودند . ساعت ، تحفه ای گرانبها بود ، زیرا در اروپا چنین چیزی وجود نداشت . مردمان اروپا وقت را از سایه ای که ساعت آفتابی می انداخت ، یا از سن و یا آبی که از ظرفی در ظرفی دیگر می ریخت یا می چکید ، معلوم می کردند .

چون شارلمانی در گذشت ، کسی به توانایی و نیرومندی او نبود
که امپراطوری روم نو او را اداره کند . امپراطوری بار دیگر پاره پاره
گشت و از هم پاشیده شد .



پای در راه نهادن

وقتی من کودکی را می‌شناختم که بر بازویش لگه‌ای مادر زاد و سرخ رنگ بود. این لگه درست به شکل انگلستان بر روی نقشه جغرافی بود و کودک آن را « انگلستان من » می‌نامید .

انگلستان جزیره کوچکی است .

در سال ۹۰۰ میلادی جزیره کوچک بی‌اهمیتی بود ، اما امروز

مهمترین جزیره جهان به شمار می‌آید .

در حدود صد سال پس از شارلمانی یعنی در ۹۰۰ میلادی پادشاهی

بر انگلستان حکومت می‌کرد که آلفرد نام داشت . روزگار کودکی

آلفرد در رنج آموزش خواندن و نوشتن ، به سختی و ناگواری گذشت ،

زیرا درس خواندن را دوست نمی‌داشت . در آن روزگار بسیاری

از نسخه های دستنویس راهبان به تصویرهای زیبا و حروف رنگین چشم

فریب و گاه طلاکاری شده آراسته بود. روزی مادر آلفرد یکی ازین کتابها را به کودکان خود نشان داد و گفت که آن را به هر کدام که زودتر از دیگری خواندن بیاموزد، خواهد بخشید. این، خود بازی بود و آلفرد که میخواست بازی را ببرد و کتاب را به دست آورد، نخستین بار در زندگی خویش و حقیقتاً دل به کار داد. آنچنان پشتکار به خرج داد که در مدتی بسیار کوتاه، پیش از دیگر برادران خود، خواندن را آموخت و کتاب را به پاداش به دست آورد.

هنگامی که آلفرد بزرگ شده بود، دزدان دریایی انگلستان را آشفته می داشتند. این دزدان دریایی پسرعموهای انگلیسیان و از یکی از قبایل نوتن به نام دانمارکی ها بودند. انگلیسیان از دیرباز مسیحی گشته بودند اما دانمارکی ها - عموزادگان آنها هنوز همچنان وحشی و ناثراشینه بودند. اینان از کشور خود از راه دریا راه افتادند و در کرانه های انگلستان پیاده شدند و شهرها و روستاها را تاراج کردند و هر چیز گرانبهایی که به دستشان افتاد برداشتند و با خود به کشتیها بردند؛ درست همان گونه که پسرهای بد و بی ادب از پرچین باغی بالا رفته به درون باغ بجهند و سیبهای همسایه را بربایند. اندک اندک دانمارکیها چنان گستاخ شدند که دیگر پس از تاراج مردم و شهرها نمی گریختند - به بچه هایی می مانستند که به باغبان یا کشاورزی که از پس آنها می آید، سنگ بیندازند و زبان خود را در آورند و شكك بسازند. لشکریان شاه آنان را دنبال کردند که گوشمال دهند، اما به جای اینکه آنها را شکست دهند، خود شکست یافتند. کم کم چنین نمود که دانمارکیها که توانایی انجام دادن هر کاری که دلشان میخواست داشتند، بر انگلستان دست یابند و بر مردم

آن فرمانروا کردند .

در این هنگام که کار بر مردم انگلیس سخت شده بود ، روزی شاه آلفرد تنها و بی سپاهیان خویش بیرون رفت . تنها ، زنده پوشیده و کوفته و گرسنه به کلبهٔ چوپانی رسید و خوردنی خواست . زن چوپان که کنار آتش سرگرم نان پختن بود ، بدو گفت که اگر وی مواظب نانها باشد تا او بیرون برود و گاو را بدوشد ، یکی از آنها را بدو خواهد داد . آلفرد کنار آتش نشست ، اما چنان در اندیشهٔ کار خود و دانمارکیها فرو رفته بود که نانها را فراموش کرد و هنگامی که زن چوپان باز گشت همهٔ آنها سوخته بود . زن چوپان آشکارا وی پروا هر ناسزایی که دلش خواست به او گفت و سرزنش بسیارش کرد و از خانه بیرون راند . هیچ نمی دانست که این ، پادشاه اوست که با وی چنین رفتار می کند ، زیرا آلفرد خود را بدو شناسانده بود .

آلفرد اندیشید که بهترین چاره این است که با دانمارکیها در دریا نبرد کند ، نه در خشکی . آنگاه به کار ساختن کشتیهای بزرگتر و بهتر از آن دانمارکیها پرداخت . پس از چندی صاحب کشتیهای بزرگتر از کشتیهای دانمارکیها گردید ، اما کشتیها چنان بزرگ بود که اگر در آبهای کم عمق می رفت ، به گل می نشست ؛ در صورتیکه کشتیهای دانمارکیها چون کوچک بود ، به آسانی تا کرانه پیش می رفت . با اینهمه کشتیهای آلفرد در آبهای ژرف بسیار نیرومند و توانا بود . این ، نخستین کشتیهای جنگی بود که انگلستان به دست آورد . کم کم کشتیهای جنگی انگلستان بزرگترین نیروهای دریایی جهان گردید و آلفرد

بزرگ کسی بود که این نیروی دریایی را در بیش از هزار سال پیش
بنیاد افکند .

آلفرد ، پس از آنکه سالها با دانمارکیها جنگید ، اندیشید که
بهتر آنست که با اینان ، اگر عهد کنند که دیگر دست از جنگ و دزدی
بردارند ، پیمانی ببندد و بخشی از خاک انگلستان را بدانان دهد که در
آن زندگی کنند . دانمارکیها بدین رضا دادند و در سرزمینی که آلفرد
بدانان بخشید جایگزین گشتند و پس از چندی به دین مسیح درآمدند
و از آن پس ، دیگر در پی فتنه و آشوبی برنخواستند .

آلفرد قانونهای دقیقی وضع کرد و هر کس را که از خطایی سر-
می زد ، سخت تنبیه می کرد . گفته اند که مردم انگلستان چنان پای بند
فرمانبرداری از قانون بودند که اگر کسی پول خود را کنار راه در کوی
و برزن می نهاد ، هیچ کس آن را بر نمی داشت .

آلفرد همچنین مردان دانشمند را از کشورهای اروپا بدانگلستان
آورد تا به دختران و پسران و بزرگسالان بیسواد ، خواندن و نوشتن
بیاموزند .

نیز آورده اند که مدرسه ای بنیاد افکند که امروزی یکی از بزرگترین
دانشگاههای جهان است . این مدرسه ، دانشگاه آکسفورد است که بیش از
هزار سال از عمر آن می گذرد .

آلفرد جز اینها که گفتیم ، کارهای سودمند دیگری نیز انجام داده
است . از شمع سوزان ساعتی اختراع کرد . پیشتر خواندید که ساعت
بزرگی که هارون الرشید صدسال پیش از آن به شارلمانی پیشکش کرد و
وقت را با زدن زنگ اعلام می داشت ، در نظر مردمان چه شکفت می نمود .

اگرچه این گونه ساعتها امروز بسیار عادی است ، در آن روز گاز که اصلاً ساعت در انگلستان نبود ، چیزی عجیب بود . آلفرد دریافت که شمع هنگامی که می سوزد و اشک می ریزد خطهایی کرد خود به فاصله های مختلف پدید می آورد و هر فاصله ای درست نما ننده سوختن آن در يك ساعت است . اینها را ، شمع زمان سنج می نامیدند .

شمع برای روشنایی نیز به کار می رفت ، اما هنگامی که آن را از اطاق بیرون می بردند ، ممکن بود که باد آن را خاموش سازد . آلفرد شمع را درون جبهه ای جای داد و برای اینکه نور آن به بیرون بتابد ، دیواره های جبهه را از صفحه های نازکی از شاخ گاو درست کرد ، زیرا شیشه در آن روز کار بسیار کمیاب بود . این گونه چراغها همان فانوس است ، اما امروز دیگر دیواره های آن را از شاخ گاو نمی سازیم و به جای آن شیشه به کار می بریم .

این گونه اختراعاتها اکنون به چشم ما كوچك و بی ارزش می نماید و حقیقتاً هم در برابر اختراعاتی شكفت انگیز و ماشینهای عجیب امروزی چنین است . امروز ، برخی از مجله ها برای هر مقاله ای که درباره یکی از این چیزهای پیش پا افتاده بنویسید ، مبلغی اندك می پردازند .

اینهارا از آن گفتم که بدانید در آن روز کار مردم انگلستان مانند دیگر قبیله های توتن اروپا چه اندازه نادان و بیخبر و وحشی ، و عربها با ساعت زنگ نوازشان چه با هوش و دانا بودند !

از این زمان است که انگلیسیان تازه پای در راه دانش اندوزی نهادند .

پایان جهان

اگر یقین داشتید که جهان هفته آینده یا سال دیگر به پایان می‌رسد،
چد می‌کردید؟

مردمانی که در قرن دهم میلادی در اروپا می‌زیستند، می‌پنداشتند
که از سخنی که در کتاب مقدس^۱ است این معنی برمی‌آید که: «عمر
جهان در سر سال هزارم میلادی به پایان خواهد رسید» .
برخی از مردمان از اینکه جهان به پایان می‌رسد، شادمان بودند.
آنچنان درین جهان بینوا و تیره‌بخت و پریشان روزگار بودند که برای
بهشت که هر چیز در آن خوب بود دوست داشتنی است - البته اگر درین جهان
نیکو کار بودند - آرام‌فدا شدند. از این رو کارهای نیک می‌کردند و می‌کوشیدند
که هر چه از دستشان برمی‌آید، خوبی کنند، تا هنگامی که این کهنه

۱- در باب بیستم، مکاشفه یوحنا ی رسول .